

# تصویری از اوضاع فرهنگی و علمی ایران در سفرنامه ابن بطوطه

قنبرعلی رودگر\*

## چکیده

نیمه نخست قرن هشتم هجری شاهد دو دوره مختلف در تاریخ ایران است: (۱) دوران اقتدار حکومت مرکزی (ایلخانان) که تا سال ۷۳۶ ق ادامه داشت، (۲) دوران ملوک الطوائفی و تجزیه قدرت مرکزی. بطور طبیعی اوضاع فرهنگی و علمی ایران نیز بنا به مقتضیات هر یک از این دوره‌ها می‌بایست متفاوت با دیگری باشد. اما - صرف نظر از پاره‌ای استثناها - سراسر این نیمه را می‌توان دوران انحطاط و ارتجاع فرهنگی نامید. تبیین و تحلیل این واقعیت با استناد به گزارش‌های ابن بطوطه، بزرگ‌ترین جهانگرد مسلمان که قریب ثلث این قرن به سیاحت شرق و غرب عالم مشغول بوده، بر عهده این نوشتار است.

برای شناخت ابعاد گوناگون تاریخ و فرهنگ مسلمانان، از مراجعه به منابع متنوع و متعدد گریزی نیست. از میان این دست منابع، سفرنامه‌ها به لحاظ اشتمال بر انبوهی از اطلاعات عینی و تجربی، جایگاهی ممتاز دارند. از برخی آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که تعقل و تفکر صرف در کنج کتابخانه‌ها و زوایا و مدارس که گاه رهنز واقعگرایی و موجب تخیلات بی‌پایه است، برای انسان حقیقت‌جو کافی نیست؛ بلکه درست آن است که محقق برای ریشه‌یابی علل انحطاط اقوام گذشته پای‌افزار سیر و سفر پیوشد و به بررسی‌های عینی و شهودی بپردازد. آیات زیر همین حقیقت را بازگو می‌کنند:

﴿ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴾ (سوره نمل / آیه ۶۹).

«بگو در زمین سیر کنید و بنگرید که پایان کار مجرمان چگونه بوده است».

﴿ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكُنُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ

قُوَّةً ﴾ (سوره فاطر / آیه ۴۶).

«آیا در زمین نمی‌گردند تا ببینند فرجام کار مردمی که پیش از آنها بوده‌اند، و نیرویی

بیشتر داشته‌اند، به کجا کشید؟»

گذشته از تعالیم قرآن، عوامل گسترده دیگری نیز مسلمانان را به سفر ترغیب می‌کرد؛

گسترش دامنه فتوحات اعراب و آمیزش آنان با نومسلمانان سرزمین‌های مفتوحه، از

یکسو ضرورت آشنایی با اوضاع جغرافیایی و بطور کلی جنبه‌های مختلف جوامع

مسلمانان را به گرداندگان حکومت اسلام گوشزد می‌کرد و از سوی دیگر موجب

می‌شد مردم سرزمین‌های مفتوحه بر اثر وحدت دینی با فاتحان به عنوان شهروندی

متدین، به انجام اعمالی به نام «تکلیف» ملتزم شوند. از جمله این تکالیف، سفر به مکه و

زیارت خانه خدا و نیز شرکت در جهاد با کافرانی بود که هنوز به «دارالاسلام» نپیوسته

بودند. بجای آوردن هر یک از این تکالیف، لزوم مسافرت مسلمانان را اجتناب ناپذیر

می‌کرد. افزون بر اینها فراگیری تعالیم دینی و گردآوری احادیث و نیز شوق تبلیغات

مذهبی، بسیاری از مسلمانان را به سفر وامی‌داشت. چنانکه جاذبه جادویی تجارت با

بازرگانان ممالک دور و نزدیک و راهیابی به بازارهای پررونق سرزمین‌های دیگر نیز

سختی‌ها و خستگی‌های سفر را بر تاجران مسلمان آسان می‌کرد. گاه نیز خلفا و سلاطین

اسلامی به حکم ضرورت، سفیرانی را به دربار پادشاهان دیگر ممالک گسیل

می‌داشتند، و بالاخره دغدغه گشت و گذار و سیاحت در سرزمین‌هایی که سلاطین برای

خوشنمایی خویش خدمات و تسهیلات بهتری را در آنجا فراهم کرده بودند، جهانگردان

را به آن مناطق فرا می‌خواند.

اگر انگیزه‌های ذکر شده را از عوامل عمده گسترش مسافرت و جهانگردی در جهان

اسلام بدانیم، باید اذعان کنیم تحت تأثیر یکایک این عوامل بود که ابن بطوطه با آنکه

قسمت اعظم ربع مسکون را گشته بود، باز هم حریصانه مسافرت به سرزمین‌های نادیده

را آرزو می‌کرد. وی در سال ۷۲۵ ق در ۲۲ سالگی وطن مألوف خود، طنجه مراکش را به

قصد زیارت خانه خدا، ترک گفت [ابن بطوطه، ۱۴۱۳ق، ۳۱] در برخی شهرها از جمله دمشق و مکه و شیراز محضر محدثان و فقیهان را درک کرد و از آنان اجازه روایت گرفت [ابن بطوطه، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۷۰-۱۷۳، ۲۲۷، ۲۵۹]. در دربار شاهان از او بگرمی استقبال می‌کردند و او نیز چون میهمانی محترم با آنان مواجه می‌شد. وی به برکت گشاده‌دستی‌های سلاطین، ثروت انبوهی به‌هم زد. تصدای منصب قضا در هند [ابن بطوطه، ۵۲۵] او را صدرنشین مجلس عزت ساخت؛ با این همه فریضه دینی «امر به معروف و نهی از منکر» را از یاد نمی‌برد و اتابک لرستان را بی‌پروا از میخوارگی برحذر می‌داشت [ابن بطوطه، ۳۱۶]، در حضور سلطان برجی (برگی) واقع در آسیای صغیر، با مشاهده طیب یهودی که بالاتر از قاریان مسلمان نشسته بود، غیرت دینی او به جوش آمد و طیب را به باد دشنام گرفت [ابن بطوطه، ۳۶]. فرماندهی مجاهدان مسلمان را در فتح سنداپور واقع در جنوب باختری هند، برعهده گرفت [ابن بطوطه، ۵۷۶-۵۷۷] و سرانجام از جانب سلطان دهلی به سفارت نزد امپراتور چین فرستاده شد [ابن بطوطه، ۵۴۱].

وجود تنها یکی از انگیزه‌های مزبور کافی است تا یک مسلمان عمری را به سفر بگذرانند، اما آنجایی که این عوامل و انگیزه‌ها همگی چهره می‌نمایند و یک شخص را به سفر می‌خوانند، البته که مسافرت آن شخص چیز دیگری خواهد بود و ره‌آورد سفرش نیز چیزهایی دیگر.

سفرنامه ابن بطوطه که نام کاملش تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار است، از جهاتی چند بر همه نوشته‌های مشابه برتری یافت:

- (۱) گستره مکانی سفر و شمول سفرنامه بر ماجراهای مسافرتی که از طنجه مراکش شروع شده و به مصر، شام، فلسطین، جزیره العرب، ایران، عمان، آسیای صغیر، دشت قبچاق، ماوراء النهر، افغانستان، سند، هند، چین، اندلس و نیجریه گسترش یافته است. به علاوه اقامت طولانی‌تر ابن بطوطه در برخی از این سرزمین‌ها و مسافرت مکرر به تعدادی از ولایات و شهرها را باید در شمار عوامل اهمیت‌افزای این سفرنامه ذکر کنیم.
- (۲) گستره زمانی مسافرت ابن بطوطه، وی قریب سی سال از عمرش را در سفر گذرانید به نحوی که جوان و ناآزموده میهن خویش را ترک گفت و پیر و سالخورده و با

انبانی از تجارب تلخ و شیرین به آغوش آن بازگشت.

۳) صمیمیت و صداقت او در گزارش‌ها و برکنار ماندن از عبارت‌پردازی‌های «فاضلانه» و استعمال کلمات مطمئن و خطابی و منشیانه.

۴) تنوع و شمول محتوای سفرنامه. به عبارت دیگر وی قایق سفر را تنها در بستر یک رودخانه نرانده و فقط از حکمرانان و سلاطین سخن نگفته، بلکه به دو سوی ساحل رودخانه نیز سرکشیده و درباره مردمی که برکنار از جریان خشمگین رود، آرام و مطمئن به زندگی روزمره خود سرگرم بودند، داد سخن داده است. در کنار ذکر آداب و رسوم دربار سلاطین، از زندگی اجتماعی عوام‌الناس که تاریخ‌نویسان اغلب به آنان اعتنایی نکرده و در صحنه زندگی نقشی جز سیاهی لشکر برای ایشان قایل نشده‌اند، نیز غفلت نورزیده است. از این جهات سفرنامه ابن بطوطه را می‌توان یک تاریخ تمدن به معنی عام آن به شمار آورد. اطلاعات مربوط به نظام‌های آموزشی و نهادهای علمی مسلمانان و معرفی عالمان، سفرنامه او را امتیازی ویژه بخشیده است. گزارش وی از مدرسه شوشتر و طرز اداره آن و طرح سؤالات از سوی مردم بر روی کاغذپاره‌ها و پاسخ واعظ به یکایک آنها، از زمره نکاتی است که در هیچ منبع دیگری یافت نمی‌شود. از این رو، این سفرنامه می‌تواند هم به عنوان راهنمای اماکن علمی، مذهبی و زیارتی و هم به مثابه یک کتاب اعلام درباره مشایخ و عالمان و خطیبان و فقیهان و قاضیان استفاده شود.

به یاد داشته باشیم که این همه مطالب ارزنده، مربوط به یکی از مقاطع مهم تاریخ ایران یعنی سده هشتم و نیز بسیاری از وقایع مربوط به دو دوره متفاوت است: الف) دوران یکپارچگی و اقتدار حکومت مرکزی یعنی پیش از درگذشت سلطان ابوسعید (۷۳۶ق). ب) دوره حکومت‌های ملوک‌الطوایفی در نتیجه مرگ ابوسعید و فروپاشی حکومت مرکزی. بنابراین طبیعی است که فراخور مقتضیات هر یک از این ادوار متفاوت، فراز و نشیب‌هایی در وضع علمی و فرهنگی ایران به وجود آید. اما سهم بیشتر، از آن نشیب‌ها و انحطاط‌هاست تا فرازها و پیشرفت‌ها؛ چرا که دوران اقتدار حکومت مرکزی نیز خود میراث دار فجایع به جای مانده از فتنه مغول بوده است، فتنه‌ای که سایه سنگین و سهمگین آن بتدریج بر همه جا گسترده شده بود. پیامدهای فرهنگی این حوادث اجتماعی، در درازمدت بطور کامل آشکار شد و در این زمینه گفته‌های

ابن بطوطه، به عنوان شاهد و ناظر این نتایج ناگوار بسیار حایز اهمیت است. گفتنی است، ایران آن روزگار مساحتی بسیار افزون‌تر از امروز داشته است. به نوشته حمدالله مستوفی «حدّ شرقی ایران زمین، ولایت سند، کابل، صغایان، ماوراء النهر و خوارزم تا حدود سقسن و بلغار بوده و حدّ غربی آن ولایت نیکسار و سیس و شام و حدّ شمال آن ولایت آس و روس ... و دشت خزر یا دشت قبقاق و حدّ جنوبی آن از بیابان نجد بوده است» [مستوفی، ۱۳۶۲ش، ۲۱]. در روزگار فرمانروایی ایلخانان مغول، فرمان حکمرانی فرمانروایان شهرهای عراق از پایتخت این خاندان یعنی شهر ایرانی تبریز صادر می‌شد. افزایش حضور ایرانیان در شهرهای عراق تا آن حدّ بود که یکی از سه محلّه بصره، محلّه عجم‌ها نام داشت [ابن بطوطه، ۲۰۲] و اهالی بصره در نتیجه آمیزش و ارتباط یافتن با ایرانیان، دیگر زبان عربی فصیح گذشته را فراموش کرده، گاه به فارسی نیز سخن می‌گفته‌اند [مستوفی، ۳۸]. درباره حدود خاوری و شمال خاوری ایران تردیدی نیست که این نواحی از دیرباز خاستگاه زبان و فرهنگ فارسی بوده است و از دورترین نقطه ماوراء النهر تا افغانستان، نویسندگان و شاعران پارسی‌گوی ایرانی و پیشاهنگان شعر فارسی از رودکی سمرقندی و حنظله بادغیسی گرفته تا ناصر خسرو قبادیانی، مولوی بلخی، سیف‌الدین باخرزی، سیف فرغانی و... همواره در روشن نگاه داشتن مشعل زبان فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانی تلاش چشمگیر و مستمر داشته‌اند.

از مطالعه سفرنامه ابن بطوطه بروشنی دانسته می‌شود که تهاجم زندگی سوز مغول گرچه شعله‌های امید را در دل‌های غمزده مردم فرو میراند، اما اعتقادات دینی و گرایش‌های زاهدانه آنان به مثابه مهم‌ترین سرمایه و پشتوانه در مصاف با توفان‌های بنیانکن مصایب، در قالب تمایلات صوفیانه و جامعه‌گریزانه چهره نمود، مکتب تصوف در سرتاسر سرزمین‌های اسلامی چندان گسترش یافت که حتی روستاهای دوردست و جاده‌های دشوارگذر را نیز به تصرف درآورد. ابن بطوطه که تنها از برخی شهرهای عراق و ایران چون نجف، کربلا، کوفه، واسط، بصره، آبادان، شوشتر، شیراز، رامهرمز، اصفهان، تبریز، مشهد، نیشابور و چند شهر در افغانستان و ماوراءالنهر دیدن کرده و در برخی شهرها چون تبریز فقط یک روز توقف کرده بود، از رواج خانقاه‌ها و زوایا و اطعام

صادر و وارد در آنها و پیران و مشایخ صوفیه بسیار سخن گفته است. بی‌گمان آنچه او نوشته، تنها گزیده و گلچینی است از انبوه خاطرات و مشاهدات او. ابن بطوطه قریب چهل خانقاه موجود در شهرهای مذکور را به نام و نشان معرفی کرده است. این همه البته غیر از خانقاه‌ها و زوایایی است که او در مسیر سفر به آنها سرکشیده و در سفرنامه برای پرهیز از زیاده‌گویی نامی از آنها به میان نیاورده است.

برای مثال درباره زوایای موجود در بلخ تا هرات تنها به همین بیان بسنده کرده است که «در دیه‌های آن، زوایای متعدد است و صلحا و اولیا در آنها اقامت دارند» [ابن بطوطه، ۳۹۵-۳۹۶] و به جزئیات و شرح بیشتری نپرداخته است. یا در جای دیگر خاطر نشان کرده است که در مسیر سفر او از رامهرمز تا شوشتر در هر منزلی، زاویه‌ای بود و شیخی و امامی و مؤدبی و خادمی جهت آشپزی در آن مشغول خدمت بوده‌اند [ابن بطوطه، ۲۰۸]. نیز به نوشته وی، در قلمرو اتابک لرستان، سلطان افراسیاب، چهار صد و شصت خانقاه دایر بود و سلطان، ثلث درآمد مالیاتی را به مصرف مخارج زوایا و مدارس می‌رساند که این امر برگسترش مکتب تصوف و نفوذ آن حتی در منش و روش سلاطین حکایت می‌کرد [ابن بطوطه، ۲۰۹-۲۱۰]. در سطوح مهم‌تر گرایش‌های صوفیانه برخی از صاحب‌منصبان دستگاه ایلخانان مغول مانند رشیدالدین فضل‌الله همدانی و فرزندش غیاث‌الدین محمد و بذل جهد ایشان در توسعه و تقویت خانقاه‌ها، این قبیل مراکز را به کانون توجه و رویکرد عموم مردم مبدل ساخت. وقف اموال بسیار برای دایر نگاه داشتن زوایا و پذیرایی از مسافران و بیگانگان و اطعام صادر و وارد در سرتاسر ایران و بلکه سرزمین‌های مختلف اسلامی و تشکیلات وسیع برخی زوایا مانند زاویه شیخ ابواسحاق کازرونی در کازرون، مایه تقویت روحیه برادری و همدلی میان مردم می‌شد و آنان را وامی داشت تا در کارهای خیر از یکدیگر سبقت گیرند، چنانکه هزینه بسیار بالای این زاویه بطور عمده از طریق نذورات مردم و مسافران تأمین می‌شد [ابن بطوطه، ۲۱۴].

رقم بسیار بالای خانقاه‌ها و رواج و رونق آنها را اگر با شمار اندک مدارس و کسادی بازار آنها بسنجیم، میزان انحطاط علمی ایران در آن روزگار روشن خواهد شد. طرفه آنکه نه تنها در این عهد خانقاه‌ها جای مدارس را گرفتند و صاحب‌دلان کوشیدند تنها گلیم خویش را از آب به در بَرند، بلکه در برخی نواحی، خانقاه‌ها و زوایا حتی نام مدارس را

نیز ستانددند. مثلاً در قلمرو اتابک لرستان به خانقاه و زاویه، مدرسه می‌گفته‌اند!  
[ابن بطوطه، ۲۱۰-۲۱۱]

رواج گرایش‌های صوفیانه که بر تسامح و تساهل و دوری‌گزیدن از تعصب و سختگیری مبتنی است، در کنار آزادی دینی که از ناآشنایی و بیطرفی ایلخانان مغول نسبت به ادیان و مذاهب رایج در میان مردم سرزمین‌های مفتوحه ناشی می‌شد، علاوه بر آنکه موجب رشد و جان‌گرفتن گرایش‌های مختلف مذهبی چون تشیع شد، علی‌القاعده می‌بایست نوعی آزادی علمی را - حداقل در حوزه علوم دینی که علوم رایج آن عصر بود - موجب شود؛ اما به علت سنگینی ضربات وارده بر پیکر تمدن اسلامی و ایرانی در پی ایلغار مغول، دیگر هیچ‌گاه نهضت رنسانس اسلامی سده‌های طلایی چهار و پنجم هجری فرصت تکرار نیافت و اگر هم کسانی چون مولوی، سعدی، حافظ شیرازی و ابوالمفاخر باخ‌رزی در این روزگار پدید آمدند، اولاً بیشتر، نمایندگان گرایش‌های مکاتب تصوف بودند و ثانیاً در تاریکی وحشت‌افزای آن روزگار نتوانستند چندان جلوه‌ای داشته باشند.

وضع نهادهای آموزشی و علمی نیز امیدبخش نبود. در تبریز، پایتخت ایلخانان و برخی شهرهای مورد توجه آنان، آن هم پیش از مرگ ابوسعید و شعله کشیدن آشوب‌ها و فتنه‌ها، نهادهای آموزشی از قبیل ربع رشیدی و تأسیسات شنب‌غازان خان و مدارس رونق روزافزون داشتند؛ اما در بسیاری شهرهای دیگر چون بغداد، مرکز سابق خلافت، آثار استیلای مغولان با وجود کوشش‌های اصلاح‌گرانه برخی وزیران مانند رشیدالدین فضل‌الله و غیاث‌الدین محمد همچنان نمودار بود. دارالعلم‌ها و مدارس معتبری که روزگاری هر یک مایه شکوه و اعتبار یک شهر یا سلسله حکومتی به شمار می‌آمدند، دیگر در حکم عضوی کبود و رنجور از یک پیکر بودند که جای تازیانه سهمگین حوادث ناموافق را به بینندگان نشان می‌دادند.

بر پایه گزارش‌های ابن بطوطه، در سده هشتم دیگر از آن همه مدارس و مساجد بغداد که روزگاری قبله همه جویندگان علم از اطراف و اکناف سرزمین‌های اسلامی بود، خبری نیست و بیشتر مدارس رو به ویرانی نهاد [ابن بطوطه، ۲۳۶]. بخش اعظم بغداد، از جمله بیمارستان عضدی که از قرن چهارم تا اواخر خلافت عباسیان، با وجود تحمل

ضربات حوادث طبیعی، پیوسته به عنوان مرکز درمانی و آموزشی مورد توجه بوده است و به قول ابن خلکان در نظم و ترتیب مانند نداشت [ابن خلکان، بی تا، ج ۴، ۵۴] در سده هشتم و هنگام دیدار ابن بطوطه از بغداد، تنها ویرانه‌ای از آن باقی مانده بود [ابن بطوطه، ۲۳۷]. دایر ماندن مدارس نظامیه و مستنصریه [ابن بطوطه، ۲۳۷] و جان گرفتن دوباره فعالیت‌های آموزشی و علمی در آن دو، پس از فروختن فتنه مغول، نه چنان بود که بتواند شکوه پیشین این مدارس را بطور کامل احیا کند و حسرت رونق روزگاران پیشین را از دل‌ها بزاید و نه اساساً در میان آن همه خرابی مراکز و نهادهای علمی و آموزشی قابل توجه بود.

با آنکه ابن بطوطه در وصف مدارس و خانقاه‌هایی که در کنار مزار امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در نجف اشرف بنا شده بود، سخن گفته است [ابن بطوطه، ۱۹۳ - ۱۹۵] اما قطعاً حوزه علمی نجف با شکوه و عظمت گذشته خود، بویژه در عهد شیخ طوسی (نیمه قرن ۵) فاصله بسیار داشته است چرا که در این روزگار حوزه‌های علمی حله و جبل عامل، جای حوزه نجف را گرفته بودند [آصفی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ۶۹]. اگر مردم واسط از برکت وجود مدرسه بزرگ آن شهر که امکانات رفاهی قابل توجهی داشته است، بخوبی بر قرائت و تجوید قرآن و قوف یافته بوده‌اند [ابن بطوطه، ۲۰۰]، در عوض در بصره حتی خطیب جمعه نیز نمی‌توانست به عربی درست خطبه بخواند [ابن بطوطه، ۲۰۲].

بلاد فارس و بویژه شیراز که از تهاجم و کشتار مغولان ایمن مانده بود، در روزگار سلطنت خاندان اینجو (۷۰۳-۷۵۸ق) از آسیب جنگ‌های داخلی میان مدعیان قدرت و نیز از درگیری مظفریان با آل اینجو برکنار نماند [اقبال، ۱۳۶۵ش، ۳۶۲/کتبی، ۱۳۶۴ش، ۷۴/ عبدالرزاق، ۱۳۵۳ش، ۲۸۶]. با این همه در عهد آل اینجو، شیراز شهری آباد و مرفه بود و فضل و ذوق شاعری چون ابواسحاق، دربار او را مجمع اهل علم و ادب کرده بود [دولت‌شاه، ۱۳۳۷ش، ۳۲۶-۳۲۷]. ابن بطوطه که در همین روزگار به فارس رفته بود، آنجا را شهری آباد و دارای نظم و ترتیبی عجیب معرفی کرده و از حضور گسترده زنان شیرازی در مجالس و عظ همراه با رعایت عفاف و حجاب سخن گفته است [ابن بطوطه، ۲۱۸].



گزارش‌های ابن بطوطه مبنی بر ویرانی بخش وسیعی از اصفهان در اثر مجادلات شیعیان و سنیان [ابن بطوطه، ۲۱۴] و عدم اشاره او به اوضاع علمی و نهادهای آموزشی و مدارس این شهر بخوبی گویای مصیبتی است که گریبان این شهر را نیز فشرده بود.

بر روی هم جنگ‌های خونینی که گاه به قصد تصرف کرمان و اصفهان و شیراز - حتی پیش از مرگ ابوسعید (۷۳۶ق) و در دوران اقتدار حکومت مرکزی - درمی‌گرفت، همگی از این واقعیت تلخ خبر می‌دهند که این شهرهای جنگزده و ملتهب، نمی‌توانستند محیط مناسبی برای شکوفایی و رشد دانش باشند.

نیشابور نیز که به دلیل وجود چهار مدرسه پرروتق و تجمع انبوه طلاب و محصلان در آن مدرسه‌ها توجه ابن بطوطه را جلب کرده و او را به ستایش واداشته بود [ابن بطوطه، ۴۰۱]، در کنار ویرانی‌های چشمگیر بسیاری دیگر از شهرهای خراسان بزرگ و ماوراءالنهر چون بلخ و سمرقند و بخارا و انحطاط فرهنگی و علمی آنها، نمی‌توانست چندان درخششی داشته باشد. برای درک وضع تأسف بار بخارا بهتر است عین نوشتار ابن بطوطه را بی هیچ شرح و افزوده‌ای نقل کنیم: «بخارا مرکز سرزمین ماوراءالنهر است که به دست چنگیز تاتاری ملعون، جد پادشاهان عراق ویران شد. اکنون مساجد و بازارهای بخارا جز قسمت کوچکی ویرانه است و مردم آن در خواری به سر می‌برند. گواهی اهالی بخارا در خوارزم و سایر جاها قبول نمی‌شود، چه بخاراییان در تعصب و دعوی باطل و انکار حق، زیانزد هستند و اینک در بخارا کسی پیدا نمی‌شود که چیزی از علم بدانند و یا بدان توجهی داشته باشد» [ابن بطوطه، ۳۸۱].

نقل گزارش ابن بطوطه درباره سمرقند نیز ما را از هر توضیحی بی‌نیاز می‌کند:

«در پیرامون سمرقند، کاخ‌های بزرگ و ساختمان‌های عالی که از بلندمندی مردم شهر حکایت دارد، می‌باشد ولی اغلب این خانه‌ها و نیز بسیاری از بخش‌های داخل شهر به حالت ویرانه افتاده است» [ابن بطوطه، ۳۹۱].

بلخ هم به گواهی ابن بطوطه کمابیش سرنوشت و سرگذشتی مشابه بخارا و سمرقند داشته است. این شهر کاملاً توسط مغول ویران شده بود و تنها وجود برخی بناهای مستحکم و بلند و وسعت زیاد و جمعیت فراوان، آن را شهری آبادان می‌نموده است [ابن بطوطه، ۳۹۴].

### منابع و مأخذ

- آصفی، محمد مهدی، مقدمه بر اللمعة الدمشقیة، تصحیح و تحقیق سید محمد کلاتر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
- ابن بطوطه، شمس الدین محمد بن عبدالله طنجی، رحلة ابن بطوطه المسماة تحفة النظار فی غرائب الامصار، شرح و پاورقی از طلال حرب، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۲م.
- ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق احسان عباس، دار احیاء التراث العربیه، بیروت، بی تا.
- اقبال، عباس، تاریخ مغول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۵ش.
- دولتشاه، سمرقندی، تذکرة الشعراء، تصحیح محمد عباسی، انتشارات کتابفروشی بارایی، تهران، ۱۳۳۷ش.
- عبدالرزاق، کمال الدین سمرقندی، مطلع السعدین و مجمع البحرین، به اهتمام عبدالحسین نوایی، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۳ش.
- کتبی، محمود، تاریخ آل مظفر، عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ش.
- مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب، به اهتمام گای لسترنج، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲ش.